ای خداوند مسکن ما تو بوده‌ای، در جمیع نسل‌ها، قبل از آنکه کوه‌ها به وجود آید و زمین ربع مسکون را بیافرینی. از ازل تا به ابد تو خدا هستی.

مزمور ۹۰: ۱- ۲

... و خداوند آنجا است!

سعی کن سرت را تکان دهی و تا حد ممکن در آن فضا باز کنی! سعی کن دیواره‌های ذهنت را از هر طرف فشار دهی تا جای بیشتری در آن باز شود؛ و سپس تفکر کن! تا جایی که می‌توانی به عقب برگرد؛ به گذشته‌های دور! شهر محل سکونتت را پیش از به وجود آمدنش تصور کن. به عقب‌تر برو و به زمانی فکر کن که انسان‌هایی که نمی‌شناسی اولین بنیاد آنجا را می‌نهادند. باز هم به عقب‌تر برو؛ زمانی که آنها نیز هنوز به آنجا نیامده بودند. به عقب‌تر برو؛ زمان ساسانیان و مادها، پیش از شکل‌گیری تمدن‌ها! به کل کره زمین و کیهان فکر کن و حتی قبل‌تر از آن؛ زمانی که هنوز هیچ چیز به وجود نیامده بود، نه ستاره ها و نه کهکشان راه شیری و نه هیچ چیز دیگر! تاریکی و دیگر هیچ!

اکنون به کنار تخت خداوند برو و درباره فرشتگان فکر کن؛ صرافیان و کروبیانی که در مقابل تخت خداوند او را پرستش می‌کردند. از این‌ها نیز عقب‌تر برو؛ به پیش از خلقت! نه آسمانی که فرشته‌ای بالش را در آن تکان دهد و پرنده‌ای که در آن پرواز کند و نه کوهی که درختی بر آن بروید. ولی خدا هست و محبتش در درونش وجود دارد. تا جایی که ذهنت اجازه می‌دهد به عقب برو و آنجا خدا را خواهی یافت! او هست، او حضور دارد.

## ای پدر آسمانی، پیش از بنیاد عالم تو مرا می‌شناختی و مرا انتخاب کردی تا فرزند تو باشم. حتی نمی‌توانم این را تصور کنم! تو را می‌پرستم و ستایش می‌کنم. تو عظیمی و من از ذره خاک نیز کوچک‌تر هستم. چرا برای تو ارزش داشتم و چگونه به من فکر کردی؟ این محبت و عشق چگونه به من رسید که تو حاضر شدی به خاطر من درد و رنج را تحمل کنی؟ واقعاً از گنجایش ذهن و توانایی‌های من خارج است! هللویاه، هللویاه، هللویاه!

*برگرفته از آثار W. A. Tozer*